

نگاهی به علم اصول در حوزه نجف

آیت الله محمد اسحاق فیاض

آیت الله شیخ محمد اسحاق فیاض، از شاگردان برجسته حضرت آیت الله خویی - قدس سره - و یکی از مراجع نجف اشرف است. از آثار تألیفی ایشان می توان به کتاب *محاضرات في الاصول* تقریرات مبحث الفاظ درس خارج اصول آیت الله خویی، *المباحث الاصولیه*، *تعالیق مبسوطه علی العروة الوثقی*، *منهاج الصالحین*، *مناسک الحج و رساله توضیح المسائل* اشاره کرد. آنچه می خوانید، گفت و شنودی است پیرامون فقه، اصول فقه و تلاش های علمی معظم له که در شهر مقدس نجف اشرف انجام گرفته است.

پژوهش و حوزه

از این که وقت خود را در اختیار ما گذاردید کمال تقدیر و

تشکر را داریم. لطفاً دیدگاه خود را در زمینه رابطه علم اصول با علم فقه و میزان نیاز به علم اصول را بیان فرمایید.

□ بسم الله الرحمن الرحيم. علم فقه، کاربردی و علم اصول، نظری است. به



این معنا که علم اصول برای ایجاد قواعد و ضوابطی عام و هماهنگ است و علم فقه، جایگاه تطبیق و کاربردی کردن این ضوابط و قواعد بر مواد و موارد خاص است. از این جهت، فقه و اصول جدایی ناپذیرند. و امکان ندارد کسی ادعا کند که در فقه عالم یا اعلم است؛ اما در اصول عالم نباشد. علم فقه مولود علم اصول است. بنابراین، مستقل و جدای از اصول نمی باشد. نکته دیگر این که پیدایش علم اصول، به عصر امامان باز می گردد. این مدعا از چند روایت قابل استفاده است؛ از باب مثال: وقتی شخصی از امام می پرسد: «آیا یونس بن عبد الرحمان ثقه است؟ آیا احکام دینم را از او دریافت نمایم؟» این بدان معنا است که علم اصول، در ذهن و باور پرسش کننده رخنه کرده و جا افتاده است؛ زیرا اگر یونس بن عبد الرحمان، ثقه باشد، سخنانش حجت و معتبر خواهد بود و حجیت و عدم حجیت یکی از مسائل علم اصول است. پس، اگر قولش حجت باشد، می توان حکم شرعی را از قولش استفاده کرد.

بنابر این، به دست آوردن و فهم حکم شرعی (استنباط) بدون علم اصول امکان ندارد! همچنین به دست آوردن و کشف و فهم احکام شرع از آیات قرآن مجید بدون علم اصول امکان ندارد؛ به دلیل آن که ظواهر آیات حجّت است و اگر حجیت ظواهر آیات نبود کار استنباط احکام نا تمام بود. کما این که استنباط حکم شرعی از روایات نیز ممکن نمی باشد مگر این که روایات از جهت سند و دلالت و صدور حجّت باشند. چنانچه احادیث از این سه جهت حجّت باشند، راه برای اجتهاد و استنباط احکام باز خواهد بود و مجتهد می تواند ضابطه های عام را بر مواردش در فقه تطبیق کند؛ مثل این که خبر ثقه دلالت کند بر وجوب قرائت سوره در نماز، در این صورت مجتهد می تواند حکم وجوب قرائت سوره در نماز را از طریق حجیت خبر مخبر ثقه در آورد و اگر چنین نبود - یعنی اگر خبر ثقه حجّت نبود - امکان به دست آوردن احکام هم نبود.

بنابراین، جدایی علم فقه از علم اصول امکان ندارد. و آنچه که بر سر زبان ها مشهور است که فلان آقا در فقه اعلم است ولی در اصول ضعیف، یا فلان آقا اصولی است و فقیه نیست، سخنی عامیانه است؛ چرا که علم فقه و علم اصول دو

علم به هم پیوسته و از هم جدا ناپذیرند. هر چه مسئله اصولی دقیق تر و شامل تر باشد تطبیقش - که فقه است - نیز دقیق تر است. بنابراین، مجتهد اگر در اصول اعلم باشد در فقه نیز اعلم است. و اگر در فقه اعلم است، در اصول نیز اعلم است به دلیل این که این دو علم به هم پیوسته اند و از هم جدا شدنی نیستند. از این رو، برای استنباط احکام ناگزیریم که علم اصول داشته باشیم؛ مخصوصاً در این روزگار که مسائل جدید و بی سابقه فراوان است.

پس علم اصول، علمی نظری (تئوری) و تخصصی است و علم فقه علم به احکام کار بردی است، و استنباط احکام کاربردی بدون به کارگیری قواعد و ضوابط تئوری امکان ندارد.

دیدگاه شما درباره نظریه «متورم شدن علم اصول» چیست؟

□ گسترش و توسعه در علم اصول وجود دارد. همچنان که در تمامی علوم هم، چنین است - مگر قرآن - چون کم و کاستی فراوانی را در علوم مشاهده می کنیم مباحث علم اصول نیز همین وضع را دارند و بسیاری از مسائل علم اصول مبتلا به است. از این روی، هر چه این علم توسعه یابد، نقعش برای مسائل جدید در این روزگار بیشتر خواهد بود.

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مرکز جامع علوم انسانی

بنابراین آیا شما معتقدید که باید مباحث جدیدی بر علم

اصول افزوده شود؟

□ آری، علم اصول بسیار گسترش یافته و در مقایسه دو کتاب قوانین و معالم با علم اصول این روزگار در می یابیم که به دلیل تبادل افکار و آراء در دوره ها و عصرهای مختلف، این دو کتاب با علم اصول امروزی قابل مقایسه نمی باشد؛ اما - مثلاً - فلسفه چنین نبوده است بلکه بر همان نظرها و آرای قدیم (سبزواری و صدر المتالیهین) باقی مانده است؛ به دلیل عدم تبادل آرا و افکار و مرسوم نبودن تدریس فلسفه در حوزه نجف. به خلاف علم اصول که علما به آن اهمیت بیشتری می دادند؛ زیرا فقه تکیه بر اصول دارد و بدون آن راه به جایی نمی برد.



گاهی مطرح می شود که علم اصول، علمی اعتباری است. بنابراین، ادله عقلیه را نباید در علم اصول به کار برد. آیا با این سخن موافقت می کنید؟



□ خیر، این درست نمی باشد؛ زیرا بسیاری از مسائل علم اصول عقلی است؛ همانند ملازمه بین وجوب چیزی و وجوب مقدمه اش و نیز ملازمه بین حرمت عبادتی و فساد آن عبادت. این ملازمه ها، عقلی است و از این ملازمه ها حکم شرعی را به دست می آوریم. همچنین است ادراک های عقلی؛ به این صورت که اگر عقل، مصلحت ملزمه ای را در موضوعی درک کند، کشف می کند که این موضوع واجب است یا اگر مفسده ای را درک نمود، حرمت آن موضوع را کشف می کند؛ زیرا احکام شرعی تابع مصالح و مفاسد می باشند.

چنانچه بخواهیم بین اصول محقق اصفهانی و اصول مرحوم نائینی مقایسه کنیم، به نظر شما چه فرق هایی بین این دو مکتب وجود دارد؟

□ بی شک، محقق اصفهانی دقیق تر از شیخ نائینی بوده است؛ زیرا در فلسفه وارد بود و فلسفه را در مباحث علم اصول به کار می گرفت. همچنان که صاحب کفایه نیز این کار را انجام داده و بسیاری از مسائل اصول را با دلیل «الواحد لا یصدر منه الا الواحد» ثابت نموده است؛ ولی شیخ نائینی چنین نیست. او در مباحث اصولی اش محکم و متقن است؛ اما از قواعد فلسفی در مباحث اصول استفاده نمی کند. در حالی که محقق اصفهانی حتی، در مباحث فقهی نیز از فلسفه استفاده می نمود، مانند روش او در شرح مکاسب و رساله الحق و الحکم که فلسفی است.



پرسش: نظر شما درباره اصول مرحوم آقای خوئی چیست؟

□ اصول آقای خوئی بسیار متقن و متین بود، بلکه از تمام درس های اصول دیگران، بهتر و قوی تر بود؛ برای این که بین مسائل فلسفی و اصولی خلط نمی کرد و از مخالفین فلسفه بودند.

آقای خوئی هر چند بیش از یک دوره - مدت چهارده سال - در خدمت محقق اصفهانی بود و یک دوره کامل اصول را از محضر ایشان فرا گرفت؛ با این حال به فلسفه معتقد نبود. برای همین مباحث فلسفی را در اصولش دخالت نداد.

پرسش: آیا شما در اصول از روش آقای خوئی پیروی نمودید؟

□ آری، من نیز از مخالفان فلسفه می باشم. فلسفه از دو بخش «الهیات» و «طبیعیات» تشکیل می شود. طبیعیات فلسفه در کنار علوم جدید ناچیز است و باید کنار گزارده شود و اما الهیات، دو بخش دارد: بخش اول شامل مباحث عام است مانند جواهر، اعراض و همانند این ها که در اصول با دقت بیشتری بحث می شود. بخش دوم مباحث خاص است که دارای بحث های نظری و بسیار پیچیده است؛ مانند عقول عشره طولی و عرضی و اصول افلاطونی و جز این ها که از بحث هایی است که مفهوم دارد؛ اما واقعیت خارجی ندارد.

پرسش: بنابراین، شما در «مستقلات عقلی» و «مستقلات غیر

عقلی» بحث های عقلی را چگونه مطرح می نمایید؟

□ مباحث عقلی در اصول موجود است؛ مانند بعضی مباحث الفاظ؛ همچون: «اجتماع امر و نهی»، «نهی در عبادات»، «مقدمه واجب» و «امر به شیء مقتضی نهی از ضدش می باشد یا خیر».

پرسش: در این حال، آیا مباحث خود را ضمن درس بیان می فرمایید

و همین مقدار را کافی می دانید؟

□ آری



پیشگویی: بعضی معتقدند که برخی از بحث های اصولی نظری و انتزاعی است و باید از اصول حذف شود. آیا این سخن به نظر شما صحیح است؟

□ بحث های زاید از اصول نائینی و اصول آقای خوئی حذف شده است ؛ اما رسائل شیخ انصاری بحث های زایدی دارد ؛ مانند بحث های باب انسداد و نقل اقوال در باب استصحاب . شاید حذف این بحث ها اولویت داشته باشد ؛ ولی بقیه بحث ها، نه ؛ مانند بحث مشتق و بحث اجتماع امر و نهی .

پیشگویی: برخی از نویسندگان کتاب های اصولی از قبیل مرحوم مظفر، معتقدند که بسیاری از بحث های اصولی، فقط ثمره علمی دارد و ثمره عملی ندارد. آیا چنین است ؟

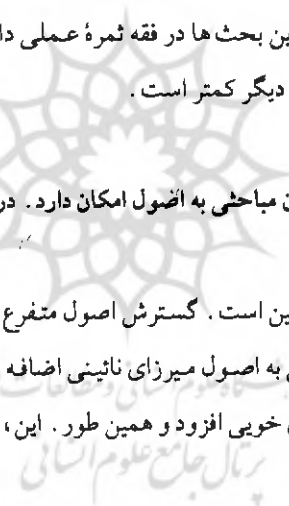
□ خیر، این بحث ها در فقه ثمره عملی دارد ؛ هر چند که ثمره عملی شان نسبت به بحث های دیگر کمتر است .

پیشگویی: شما فرمودید افزودن مباحثی به اصول امکان دارد. در این باره کمی بیشتر توضیح دهید .

□ آری چنین است . گسترش اصول متفرع بر گسترش افکار است ؛ مثلاً آقای خوئی بحث هایی به اصول میرزای نائینی اضافه نمود و شهید صدر نیز مباحث دیگری بر اصول آقای خوئی افزود و همین طور . این، معنای گسترش و توسعه در اصول است .

پیشگویی: به عقیده شما آیا گسترش در بحث های اصول در اثر پیدایش مسائل مستحدثه است ؟

□ آری، همین گونه است . گسترش بحث های نظری از مسائل مستحدثه سرچشمه می گیرد ؛ از باب مثال : کتابی درباره بانک ها نوشته ام که در بر دارنده بحث های احکام بانک ها، سهام، اوراق بهادار و بازار بورس است . غالب فقیهان ما در گذشته معتقد به بطلان این گونه معاملات بودند ؛ زیرا معتقد بودند کسانی که در این بازارها معامله می کنند، چیزی را که فعلاً قدرت بر تسلیم آن ندارند - مثلاً - یا مدت



شش ماهه می فروشند. مانند این که ده تُن نفت را می فروشند و سه ماه بعد تحویل می دهد. چیزی که الآن فروخته شده است، فعلاً وجود ندارد و معدوم است و فروش مبیع معدوم باطل است؛ ولی من در این کتاب یاد آور شده‌ام که این چنین معامله‌ای صحیح است. این بحث و فتوا در میان ملت‌های اروپایی انعکاس فراوانی داشت و روشن ساخت فقه اسلامی به نفع مردم است و به زمانی خاص محدود نیست.

پرسش: در دهه‌های اخیر دایرة فقه عملی توسعه یافته و بحث‌های جدیدی به آن اضافه شده است؛ مانند فقه حکومت، فقه بانک‌ها، فقه قضاوت و فقه اداره دولت. پیش از این، این گونه موضوع‌ها مطرح نبوده و فقیهان ما در این زمینه‌ها کاری نکرده بودند. با توجه به این که اصول باید هم‌پای تحولات فقهی متحول شود، به نظر شما نقص‌های علم اصول در این زمینه چه چیز است؟

□ در این زمینه قواعد و ضوابط عامی در اصول وجود دارد؛ مثلاً در ابواب قضاوت، اکثر فقیهان قائل به این هستند که قاضی منصوب باید مجتهد باشد در این صورت است که حکمش لازم الاجرا و نافذ می‌باشد؛ اما قاضی‌ای (قاضی تحکیم) را که دو طرف دعوی (مدعی و مدعی علیه) انتخاب می‌کنند تا میانشان قضاوت کند، لازم نیست مجتهد باشد. بعضی فقیهان نظرشان این است که قاضی لازم نیست مجتهد باشد به شرط این که حکمش مطابق فتوای مجتهد باشد.

در باب حکومت و ولایت امر، نظر شیعیان و اهل سنت با هم فرق می‌کند؛ شیعه می‌گوید: حکومت قانونی، حکومتی است که پایه‌هایش بر اساس دین و حاکمیت خدا استوار شده باشد؛ زیرا حاکم در حکومت قانونی، باید از جانب خدا منصوب شده باشد یا با نام و تصریح؛ مانند نبی مکرم اسلام (ص) و امامان (ع) و یا با ذکر خصوصیات و صفات؛ مانند مراجع در زمان غیبت؛ زیرا در عصر غیبت، مرجع، ولی امر است و دایرة حکومتش بسیار گسترده است و می‌تواند در تمامی کارهای حکومتی چه موارد خاص و چه عمومی دخالت کند. اما اهل سنت معتقدند که منصوب از جانب خدا فقط نبی مکرم (ص) است و خلافت‌ها با انتخاب



مردم و اجماعشان شرعیت پیدا می کند و قانونی می شود و میان عصر غیبت و عصر حضور فرقی وجود ندارد. آنان معتقدند هر کس با انتخاب مردم رئیس جمهور شد، ولی آسر و واجب اطاعه می باشد. بدین سبب، به پادشاه مغرب «امیرالمؤمنین» می گویند؛ زیرا مغربیان به وجوب پیروی از پادشاه معتقدند. اما به عقیده شیعه، چنین حکومت هایی قانونی نیست و اعتباری ندارد. فرق میان شیعه و سنی درباره حکومت های قانونی همین است. آری چنانچه کسی با کودتا و زور و استبداد حکومتی را به دست گیرد، در نظر اهل سنت نیز این چنین حاکمی غیر قانونی است و اطاعتش واجب نمی باشد.

به هر روی، فقه متکفل تمام جوانب حکومت - به طور کافی و وافی - از بُعد اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و آموزشی می باشد.

پرسش: برخی معتقدند اصولی که در دست داریم، برای استنباط احکام فقهی فردی تدرین گشته و نه برای احکام حکومتی. نظر حضرت عالی در این باره چیست؟

□ اصول، در بر دارنده هر دو جنبه است؛ زیرا مسئله ولایت فقیه متعلق به احکام حکومتی است. چنانچه فقهی بر کشوری ولایت داشت، باید دستش باز باشد و بتواند در تمامی کارهای حکومتی دخالت داشته باشد - چه فردی و چه عمومی - زیرا آنچه از احکام عام استفاده می شود، قدرت گسترده فقیه است.

پرسش: آیا شما قائل به گسترش ولایت فقیه هستید؟

□ ولایت فقیه گسترده است؛ چنانچه در کشوری زمینه اعمال و اجرا وجود داشته باشد.

پرسش: آیا در استنباط مسائل جدید و مستحدثه همین اصول فعلی

و موجود کافی است، یا باید بحث های جدیدی به آن ها اضافه شود؟

□ اصولی که هم اکنون در دست داریم و موجود است کافی است؟

با توجه به این که شما سال های طولانی نزد آقای خوئی

درس خوانده اید، به نظر شما شاگردان خوب ایشان چه کسانی بودند؟

□ مرحوم آقای خوئی توان علمی بالایی و قدرت بیان شیوایی داشت. مطالب پیچیده و گره های کور درس را باز می کرد. برای همین، شاگردان از ایشان بسیار استفاده می نمودند. حدود چهارصد یا پانصد نفر پای درس ایشان حاضر می شدند و نود و پنج درصد آنان درس را می نوشتند. بعضی شاگردان برجسته و مبرز ایشان عبارت بودند از: آقای وحید خراسانی، حاج شیخ میرزا جواد تبریزی، آقای سیستانی، سید محمد باقر صدر، شیخ علی فلسفی، شیخ توحیدی، میرزا کاظم تبریزی، شیخ غروی و دیگران.

روش تدریس مرحوم آقای خوئی چگونه بود؟

□ ایشان رضایت نداشتند هنگام درس کسی اشکال کند و می فرمودند: «اشکال هنگام درس، نظم درس را به هم می زند و رشته افکار طلاب را به هم می ریزد، هر کس اشکال دارد پس از اتمام درس مطرح کند و بپرسد». آقای خوئی پس از درس همان جا می نشست و طلاب پرسش های خود را کتبی و شفاهی از ایشان می پرسیدند.

گفته شده که آقای خوئی غیر از درس عمومی، یک درس

خصوصی هم داشته که در آن، بحث های عمیق تر و دقیق تری مطرح می فرموده است. آیا این گفته صحیح است؟

□ خیر؛ ایشان جلسه ای داشتند که بعضی از فضلا در آن حاضر می شدند و در آن جلسه حاشیه بر عروة الوثقی را می نوشتند.

شما در کتاب اصولتان آرا و دیدگاه های شهید سید محمد

باقر صدر را هم آورده اید، عقیده شما در مورد ایشان چیست؟

□ شکی نیست که شهید صدر از نوابغ بودند و این ادعا از کتاب های آن شهید پیدا است؛ مثل فلسفتنا و اقتصادنا و برتر از این دو، کتاب الالاس المنطقية است که کتابی متقن و به غایت بلند مرتبه است. این کتاب گویای توان بالای علمی شهید



صدر است ؛ زیرا هر کسی قدرت فهم و درکش را ندارد .

شهید سید محمد باقر صدر ، جایگاهی ویژه نزد آیت الله خویی داشت . آیت الله خویی نیز جایگاه و محبوبیتی خاص نزد شهید صدر داشت . شهید صدر درباره آیت الله خویی می گفت : مقام ثبوت آقای خویی والاتر از مقام اثبات ایشان است .

دیدگاه شما درباره نظریه شهید صدر موسوم به «حق الطاعة»

چیست ؟

□ این نظریه خاصی است و من قائل به آن نیستم . این نظریه مختص به شهید صدر نمی باشد ، بلکه تمام اخباری ها هم قائل به این نظریه می باشند .

آرا و نظرهای جدید شما در علم اصول چیست ؟

□ از باب مثال : در معنای حرفی مسئله وضع ، با آقای خویی اختلاف نظر دارم . همچنین در معنای صیغه امر و در جریان استصحاب در شبهات حکمیّه .

نظر شما درباره احیای حوزه عراق چیست ؟

□ بسیاری از مردم علاقه دارند که به نجف بیایند ؛ ولی امنیت وجود ندارد . آنچه در حال حاضر موجود است ، حکومت نیست و باید حکومتی تشکیل شود تا امنیت برقرار شود که فعلاً این چنین نمی باشد . این از یک جهت ؛ اما از جهت دیگر ، امکانات اقامتی برای طلاب در نجف بسیار کم است . مدارس هم کمند ، خانه ها نیز آماده نیست . اگر طلبه ای بخواهد خانه ای اجاره کند ، باید تمام شهریه اش را به اجاره بدهد ؛ ولی - ان شاء الله - در آینده اوضاع بهتر خواهد شد و طرح توسعه حرم مطهر حضرت امیر المؤمنین (ع) به اتمام خواهد رسید . آنچه اکنون موجود است مناسب و لایق شان والای امام (ع) نمی باشد و این ها همگی از نتایج اعمال بعثیان است . آن ها سی و پنج سال بر عراق حکومت کردند ، کشتند ، خراب کردند ، غارت کردند ، دزدیدند و مردم را در فقر شدید رها کردند . اکنون آبادی عراق به یکصد و سی میلیارد دلار نیاز دارد .



از آن زمان که خفقان و فشار شدید حاکم بود، بگویید.

□ برای شکنجه مردم شیوه های گوناگونی وجود داشت؛ هفت میلیون نفر را به نام «سپاه قدس» بسیج نمودند، مردم از ترس از خانه هایشان بیرون نمی آمدند و هر چه اموال داشتند تحویل بعثیان می دادند تا خود را از «سپاه قدس» بعثیان رها کنند. در حالی که همه دنیا سکوت کرده بود. در ایام جنگ، جوانان را به جاهای نامعلوم می بردند و هیچ گونه خبری از آن ها در دست نبود، سیصد و اندی گور دسته جمعی کشف شده است که همه از شیعیان بودند.

شنیده ایم آن تعدادی که علنی بود و گورشان مشخص شده

بود، حدود یک میلیون نفر بودند.

□ شاید هم بیشتر، چند میلیون نفر از کسانی بودند که در سال ۱۹۹۱ میلادی دستگیر شده و آن ها را با کمربندهای انفجار دسته جمعی به عنوان اشرار اعدام می کردند.

کسانی که این جنایات را مرتکب شدند، آیا اکنون هم در

عراق هستند؟

□ آری، هم اکنون در عراق هستند. شاهد بر این مدعا انفجار اخیر نجف است. گویی اینان بشر نیستند! با این کارشان بسیاری از فرزندان نجف را نزدیک حرم مطهر پس از نماز جمعه کشتند! علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

آیا صدام در مدارس را می بست و مدارس را ویران می کرد؟

□ مدارس خود خراب بودند، متروکه شدند و تعمیر نشدند تا این که خراب شدند.

چنین معلوم می شود که بیشترین وقت شما در مسائل

علمی سپری می شود.

□ آری

با سپاس فراوان از این که در گفت و گو شرکت کردید.

